

# در دفاع از پوپولیسم چپ

شانتهال موف

ترجمه‌ی حسین رحمتی



شانتهال موف

## یادداشت مترجم

«در دفاع از پوپولیسم چپ» عنوان جدیدترین کتاب شانتال موف استاد علوم سیاسی دانشگاه وست‌مینستر است که انتشارات ورسو در سال ۲۰۱۸ آن را منتشر کرد.<sup>۱</sup> تز اصلی موف در این کتاب این است که به‌طور خاص اروپای غربی در لحظه‌ی پوپولیستی به سر می‌برد که بر اثر بحران در صورت‌بندی هژمونیک نولیبرال پدیده آمده است. از این رو، او محور تعارض را در سال‌های آتی میان پوپولیسم راست و پوپولیسم چپ پیش‌بینی می‌کند. به‌باور او بسته به این که کدام یک از این نیروها دست بالا را پیدا کند، صورت‌بندی هژمونیک جدید می‌تواند اقتدارگراتر یا دموکراتیک‌تر باشد.

او با نقد اصلاح‌طلبی عقیم احزاب سوسیال-دموکرات که به‌زعم‌اش به نولیبرالیسم استحاله یافته‌اند و نیز راهبرد انقلابی چپ افراطی که بر گسست کامل از نظم موجود دلالت دارد، به‌پیروی از ژان ژورس بر «اصلاح‌طلبی انقلابی» پافشاری می‌کند که اصول مشروعیت لیبرال‌دموکراسی را می‌پذیرد اما می‌کوشد صورت‌بندی هژمونیک جدیدی را پی‌ریزی کند که دموکراسی را احیا می‌کند و بدان عمق می‌بخشد.

به‌باور او بی‌سواد خواندن رأی‌دهندگان به احزاب پوپولیستی دست راستی راهی سهل برای احزاب چپ میانه است تا ضمن نپذیرفتن مسئولیت خود در پدیدآمدن چنین وضعیتی، به تغییرات تن ندهند. در واقع، می‌توان گفت دلیل اصلی شکست چپ این است که به‌قول ژیزیو «پوپولیست‌های راست‌گرا خودشان را صدای طبقه‌ی کارگر سرکوب‌شده معرفی می‌کنند درحالی‌که لیبرال‌های چپ‌گرا صدای نخبگان جدید هستند». بنابراین به‌جای سرزنش رأی‌دهندگان به چنین احزابی باید هسته‌ی دموکراتیک

---

<sup>۱</sup> متن حاضر برگرفته از مقدمه‌ی کتاب است که به قلم همین مترجم و توسط انتشارات اختران به زودی منتشر خواهد شد.

مطالباتشان را به رسمیت شناخت و بیانی ترقی خواهانه به آن داد، امری که مستلزم پوست اندازی احزاب چپ و اتخاذ راهبردی پوپولیستی است.

نقطه‌ی مبهم در استدلال ورزی موف مدل اقتصادی مناسب برای این دوران جدید است. او که معتقد است راه‌حل‌های کینزی برای این دوره‌ی جدید مناسب نیستند، زیرا به واسطه‌ی بالا بردن تقاضای مصرفی تبعات زیست محیطی سنگین به دنبال دارند، روشن نمی‌کند چه نوع سیاست اقتصادی برای این شرایط جدید می‌تواند مناسب باشد.

کتاب فوق هرچند در بافتار اروپای غربی نوشته شده است، اما می‌تواند به فهم صحیح دینامیک سیاست در سایر بافتارها نیز کمک کند. در سال‌های نه‌چندان دور، شکلی از پوپولیسم راست در کشور ما نیز تجربه شد. این درحالی بود که اصلاح طلب‌ها که همواره قبیای اعتراض بر تن دارند هرگز حاضر نشدند نقش خودشان را که غرق در اجرای سیاست‌های نولیبرالی و نخبه‌گرایانه بودند در ظهور پوپولیسم بپذیرند و با فرافکنی آن را به عواملی چون بی‌سوادی رأی‌دهندگان و ... ربط می‌دادند تا به چرخش در اصول اساسی‌شان تن ندهند. آن‌ها بی‌تردید راه را برای ظهور شکل جدیدی از پوپولیسم هموار کرده‌اند.

کتاب در چهار فصل تألیف شده است که عناوین فصول آن عبارتند از:

**یکم لحظه‌ی پوپولیستی**

**دوم آموختن از تاجریم**

**سوم رادیکالیزه کردن دموکراسی**

**چهارم برساختن مردم**

در ادامه، مقدمه‌ی کتاب را می‌خوانید.

## در دفاع از پوپولیسم چپ

سنگ‌بنای کتاب پیش رو این باور راسخ من است که درک سرشت بزنگاه کنونی و چالشی که «لحظه‌ی پوپولیستی» نمایانگرش است برای چپ امری عاجل است. ما شاهد بحران در صورت‌بندی هژمونیک نولیبرال هستیم و این بحران امکان برپایی یک نظم دموکراتیک‌تر را مهیا می‌کند. برای شکار این فرصت لازم است با سرشت دگرگونی‌های پدیدآمده در ۳۰ سال گذشته و پیامدهای‌شان برای سیاست کنار آییم. تردیدی ندارم که بسیاری از احزاب سوسیالیستی و سوسیال دموکرات گرفتار آشفستگی‌اند، زیرا به برداشت نابسنده‌ای از سیاست چسبیده‌اند، برداشتی که نقدش سال‌هاست در کانون بازاندیشی‌هایم بوده است. این نقد با کتاب هژمونی و راهبرد سوسیالیستی: به سوی سیاست دموکراتیک رادیکال،<sup>۱</sup> که مشترکاً با ارنستو لاکلائو نوشتم و در سال ۱۹۸۵ چاپ شد آغاز شد.

چیزی که در ما انگیزه ایجاد می‌کرد این بود که سیاست چپ، هم در نسخه‌ی مارکسیستی‌اش و هم سوسیال دموکراتیک‌اش قادر نبود مجموعه‌ای از جنبش‌ها را به حساب بیاورد که به دنبال شورش‌های ۱۹۶۸ پدیده آمده بودند و درحکم ایستادگی در برابر طیفی از شکل‌های سلطه بودند که در قالب‌های طبقاتی قابل صورت‌بندی نبودند. موج دوم فمینیسم، جنبش همجنس‌گرایان، پیکارهای ضد نژادپرستی و مسائل زیست‌محیطی پانورامای سیاسی را عمیقاً دگرگون کرده بود اما احزاب چپ سنتی مطالباتی را که مایل به تصدیق خصلت سیاسی‌شان نبودند نمی‌پذیرفتند. به قصد اصلاح این کاستی‌ها بود که تصمیم گرفتیم درباره‌ی دلایل چنین وضعیتی تحقیق کنیم.

ما خیلی زود پی بردیم که موانعی که باید از میان برداشته شوند از دیدگاه ذات‌گرایی که در تفکر چپ حاکم بود سرچشمه می‌گیرند. بر اساس این دیدگاه، که «ذات‌گرایی طبقاتی» نامیدیم، هویت‌های سیاسی تجلی جایگاه عاملان اجتماعی در روابط تولید بود

<sup>۱</sup> Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics

و منافع آن‌ها را این جایگاه تعریف می‌کرد. جای هیچ تعجبی نبود که چنین دیدگاهی از فهم مطالباتی که مبتنی بر «طبقه» نبودند عاجز بود.

بخش مهمی از کتاب فوق به رد این رویکرد ذات‌گرا به‌مدد یافته‌های پساساختارگرایی اختصاص یافته بود. ما با آمیختن آن‌ها با یافته‌های آنتونیو گرامشی<sup>۱</sup>، رویکرد «ضد ذات‌گرا»<sup>۲</sup>ی بدیلی را شرح و بسط دادیم که می‌توانست تنوع پیکارها علیه شکل‌های متفاوت سلطه را فهم و درک کند. برای آن‌ها که به مفصل‌بندی آن پیکارها بیان سیاسی دهیم، پیشنهاد کردیم که پروژه‌ی سوسیالیستی بر اساس «رادیکالیزه کردن دموکراسی» بازتعریف شود.

چنین پروژه‌ای مبتنی بود بر تشکیل زنجیره‌ای از هم‌ارزی‌ها که مطالبات طبقه‌ی کارگر را با مطالبات جریان‌های جدید مفصل‌بندی می‌کرد تا «اراده‌ای جمعی» شکل گیرد که هدفش آفریدن چیزی بود که گرامشی «هژمونی گسترده»<sup>۲</sup> نامید. ما با بازصورت‌بندی پروژه‌ی چپ بر اساس «دموکراسی کثرت‌گرا و رادیکال» توانستیم حوزه‌ی وسیع‌تر انقلاب دموکراتیک را در آن پروژه بگنجانیم. به این ترتیب، دایره‌ی تعارض اجتماعی را بسط دادیم و آن را به «عامل ممتازی» چون طبقه‌ی کارگر محدود نکردیم. به بیان روشن‌تر، برخلاف برخی خوانش‌های ریاکارانه از استدلال ما، ادعای ما به معنای اولویت‌دادن به مطالبات جنبش‌های جدید به‌زیان مطالبات طبقه‌ی کارگر نیست. ما تأکید کردیم که سیاست چپ‌گرا بدون نسبت‌دادن هیچ‌گونه محوریت پیشینی به هیچ کدام از این پیکارها باید آن‌ها را پیرامون شکل‌های متفاوت مطیع‌سازی مفصل‌بندی کند.

ما هم‌چنین نشان دادیم که گسترش و رادیکالیزه کردن/شدن پیکارهای دموکراتیک هرگز نمی‌توانست به جامعه‌ای کاملاً آزاد دست یابد و پروژه‌ی رهایی را دیگر نمی‌شد

<sup>۱</sup> Antonio Gramsci

<sup>۲</sup> expansive hegemony

در حکم برچیدن دولت تلقی کرد. آنتاگونیسم‌ها، پیکارها و عدم‌شفافیت جزئی امر اجتماعی همیشه وجود خواهند داشت. به همین دلیل، افسانه‌ی کمونیسم به‌سان یک جامعه‌ی شفاف و به‌آشتی‌رسیده — که به‌روشنی دال بر پایان سیاست بود — باید کنار گذاشته می‌شد.

کتاب در بزنگاهی نوشته شد که مشخصه‌اش بحران در فرماسیون هژمونیک سوسیال‌دموکراتیک بود که در سال‌های پساجنگ مستقر شده بود. یورش نو لیبرالی در حال به‌چالش کشیدن ارزش‌های سوسیال‌دموکراتیک بود اما این ارزش‌ها هم‌چنان در شکل‌دهی به عقل سلیم در اروپای غربی مؤثر بودند و هدف ما تجسم این بود که چه‌طور باید از آن‌ها دفاع و آن‌ها را رادیکالیزه کرد. افسوس، وقتی ویراست دوم هژمونی و راهبرد سوسیالیستی در سال ۲۰۰۰ بیرون آمد در مقدمه‌ی جدید متذکر شدیم که در طول ۱۵ پس از چاپ اول، پسرقتی جدی رخ داده بود. در پوشش «مدرن‌سازی»، شمار فزاینده‌ای از احزاب سوسیال‌دموکراتیک هویت «چپ»شان را کنار گذاشته و خودشان را با حسن تعبیر در مقام «چپ میانه» بازتعریف کرده بودند.

در کتاب *درباره‌ی امر سیاسی*<sup>۱</sup> که در سال ۲۰۰۵ چاپ شد، این بزنگاه جدید را تحلیل کردم. در آن‌جا، پیامد «راه سوم» را که در بریتانیا از سوی آنتونی گیدنز<sup>۲</sup> نظریه‌پردازی می‌شد و تونی بلر<sup>۳</sup> و حزب چپ نو آن را پیاده می‌کرد بررسی کردم. نشان دادم که چه‌طور حکومت چپ میانه‌ی جدید که خط‌قرمز هژمونیک کشیده‌شده از سوی مارگارت تاچر<sup>۴</sup> پیرامون این دگم که هیچ بدیلی برای جهانی‌سازی نو لیبرالی وجود ندارد را پذیرفته بود، همان «تی.آی.ان.آی»<sup>۵</sup> مشهور او، به اجرای چیزی رسید که

<sup>۱</sup> On the Political

<sup>۲</sup> Anthony Giddens

<sup>۳</sup> Tony Blair

<sup>۴</sup> Margaret Thatcher

<sup>۵</sup> TINA

استوارت هال<sup>۱</sup> «نسخه‌ی سوسیال-دموکراتیک نولیبرالسیم» نامیده است. «میانه‌ی» به اصطلاح «رادیکال» با این طرح ادعا که مدل سیاست رقیب‌بنیاد و تقابل چپ/راست منسوخ شده است و با ستودن «اجماع در میانه» بین راست میانه و چپ میانه شکلی فن‌سالار از سیاست را ترویج داد که بر اساس آن، سیاست نه یک رویارویی جانبدارانه بلکه مدیریت بی‌طرفانه‌ی امور عمومی بود.

همان‌گونه که تونی بلر گفته بود: «امروز، انتخاب نه میان سیاست اقتصادی چپ و راست بلکه میان سیاست اقتصادی خوب و بد است.» جهانی‌سازی نولیبرالی چونان تقدیری دیده می‌شد که همگی مجبور بودیم به آن سر نهیم و مسائل سیاسی به موضوعات فنی صرفی فروکاسته شده بود که در حیطه‌ی اختیار متخصصان بود. هیچ فضایی برای شهروندان باقی نماند تا میان پروژه‌های سیاسی متفاوت، به معنای واقعی کلمه انتخاب کنند و نقش‌شان به این محدود شده بود که بر سیاست‌های «عقلانی» ای که آن متخصصان شرح و بسط می‌دادند مهر تأیید بزنند.

من برخلاف آنانی که چنین وضعیتی را نشانه‌ی پیشرفت یک دموکراسی در حال بلوغ معرفی می‌کردند استدلال کردم که این وضعیت «پساسیاسی» سرآغاز فرایند نارضایی از نهادهای دموکراتیک است، امری که خود را در سطح فزاینده‌ی امتناع از رأی‌دادن نشان می‌داد. هم‌چنین نسبت به موفقیت روزافزون احزاب پوپولیستی راست هشدار دادم؛ آن‌ها مدعی بودند که بدیلی را ارائه می‌دهند که صدای مردم را که از سوی نخبگان تشکیلات موجود مصادره شده بود به آن‌ها بازمی‌گرداند. بر نیاز به جدایی از اجماع پاسیاسی و تأکید مجدد بر سرشت جانبدارانه‌ی سیاست به‌منظور خلق شرایط لازم برای بحث «آگونیستیک» بر سر بدیل‌های ممکن اصرار ورزیدم.

---

<sup>۱</sup> Stuart Hall

اکنون درمی‌یابم که در آن زمان هم چنان فکر می‌کردم که احزاب سوسیالیستی و سوسیال-دموکراتیک می‌توانستند دگرگون شوند تا پروژه‌ی رادیکالیزه کردن دموکراسی را که ما در هژمونی و راهبرد سوسیالیستی از آن دفاع می‌کردیم اجرا کنند. پرپیداست که چنین نشد و در اکثر دموکراسی‌های اروپای غربی احزاب سوسیال-دموکراتیک وارد فرایند زوال شده‌اند، درحالی که پوپولیسم راست پیشروی‌های مهمی کرده است. با این‌همه، بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ باعث شد تضادهای مدل نولیبرال برجسته شوند و امروزه صورت‌بندی هژمونیک نولیبرال از سوی انواع‌واقسام جنبش‌های ضد دولت مسلط موجود (هم از سوی راست‌ها و هم چپ‌ها) زیر سؤال برده می‌شود. این همان بزنگاه جدیدی است که «لحظه‌ی پوپولیستی» خواهم نامید و قصد دارم آن را در این‌جا واکاوی کنم.

کتاب پیش رو دو استدلال اساسی دارد: یکم، برای مداخله در این بحران هژمونیک باید مرزی سیاسی ترسیم کنیم دوم، پوپولیسم چپ، درحکم راهبردی گفتمانی برای کشیدن مرز سیاسی میان «مردم» و «لیگارش‌ی»، در بزنگاه کنونی همان نوع سیاستی را شکل می‌دهد که برای احیا و تعمیق دموکراسی مورد نیاز است.

وقتی کتاب *درباره‌ی امر سیاسی* را نوشتم پیشنهاد کردم که مرز چپ/راست از نو احیا شود اما اکنون اطمینان یافته‌ام که چنین مرزی (بدان‌سان که به‌طور سنتی ترسیم می‌شد) دیگر برای مفصل‌بندی اراده‌ی جمعی‌ای بسنده نیست که محتوای انواع‌واقسام مطالبات دموکراتیکی است که امروزه وجود دارند. لحظه‌ی پوپولیستی تجلی‌گاه مجموعه مطالبات ناهمگونی است، که صرفاً نمی‌توانند بر اساس منافع دسته‌های اجتماعی معین صورت‌بندی شوند. افزون بر آن، در سرمایه‌داری نولیبرالی<sup>۵</sup> شکل‌های جدیدی از مطیع‌سازی ظهور کرده‌اند که خارج از فرایند تولیدند. آن‌ها منجر به پدیدآمدن مطالباتی شده‌اند که دیگر متناظر با بخش‌های اجتماعی تعریف‌شده بر اساس ترم‌های جامعه‌شناختی و موقعیت آن‌ها در ساختار اجتماعی نیستند. چنین مطالباتی — دفاع از



محیط‌زیست، پیکارها علیه تبعیض جنسی، نژادپرستی و سایر اشکال سلطه — به‌طور روزافزون نقشی محوری یافته‌اند. به‌همین دلیل، مرز سیاسی امروزه باید به شیوه‌ی «پوپولیستی» متقاطع ترسیم شود. با وجود این، من هم‌چنین نشان خواهم داد که بُعد «پوپولیستی» برای تعیین آن نوعی از سیاست که برای بزنگاه کنونی مورد نیاز است کافی نیست بلکه باید پوپولیسم «چپ» باشد تا نمایانگر ارزش‌هایی باشد که این پوپولیسم تعقیب می‌کند.

راهبرد پوپولیستی چپ با تأیید نقش حیاتی گفتمان دموکراتیک در تخیل سیاسی جوامع ما و از راه ایجاد زنجیره‌ی هم‌ارزی — بر محور دموکراسی به‌عنوان دال هژمونیک — در میان پیکارهای گوناگون علیه مطیع‌سازی<sup>۵</sup> طنین‌انداز آرزوهای بسیاری از مردم می‌شود. به‌نظرم در چند سال آینده محور تعارض سیاسی<sup>۶</sup> میان پوپولیسم راست و پوپولیسم چپ خواهد بود. در نتیجه می‌توان به‌مدد برساختن «مردم» (یعنی اراده‌ی جمعی‌ای که از بسیج عواطف مشترک در دفاع از برابری و عدالت اجتماعی سرچشمه می‌گیرد) با سیاست‌های بیگانه‌هراسی که پوپولیسم راست ترویج می‌کند مبارزه کرد. در هنگامه‌ی بازآفرینی مرزهای سیاسی، «لحظه‌ی پوپولیستی» حاکی از «بازگشت امر سیاسی» پس از سال‌های پسا‌سیاست است. این بازگشت می‌تواند راه را برای راه‌حل‌های اقتدارگرایانه باز کند — از راه رژیم‌هایی که نهادهای لیبرال-دموکراتیک را تضعیف می‌کنند — اما هم‌چنین می‌تواند به بازتأکید بر و بسط ارزش‌های دموکراتیک منجر شود. همه‌چیز بستگی به این دارد که کدام یک از نیروهای سیاسی می‌تواند در هژمونیک کردن مطالبات دموکراتیک کنونی موفق شود و چه نوع پوپولیسمی از میدان نبرد علیه پسا‌سیاست پیروز به در خواهد آمد.